


سلام بر غزل‌های عشق 

غزل هر برنامه با رمزگشایی‌های آقای شهبازی جان در درون‌مان طلوع کرده و متولد می‌شود. با تکرار ابیات غزل و عمل به آن، همچون کودکی در جانمان رشد کرده و معنایش باز و شکوفا می‌شود. از طرفی هر غزل همچون مادری مهربان جانمان را پرورش داده و هشیاریمان را بیدار و آگاه و زنده به زندگی می‌کند.

مطلع هر غزل کل مسئله انسان که جدایی از اصل خود و زندگی‌ست را بیان کرده و در ادامه راهکارهای حل مسئله توسط مولانای عزیز مرحله‌به‌مرحله به رویمان گشوده می‌شود. معمولاً آخرین بیت غزل دعوت به سکوت و خاموشی است. از همین جا با آنصتوا در فکر و گفت، عمل به آموزه‌ها شروع می‌شود تا جوشیدن در دیگ غزل عشق ما را بپزد و آماده خدمت به زندگی و کائنات شویم.

وقتی که سرمای غم، درد و جسم به مرکز توجه‌مان وارد می‌شود، دچار انقباض و گرفتگی عضلات روح می‌شویم. کمترین معجزه خواندن غزل برای من این بوده که اگر در زمان قبض یک غزل را به‌طور کامل بخوانیم، مولانای عزیز همچون حکیمی حاذق جانمان را با گرما و قدرت ابیات غزل، ماساژ داده و آن گرفتگی رفع می‌شود. به اصطلاح طب قدیم غزل قولنج روح و هشیاری را رد می‌کند.

در ادامه مطلع غزل (اولین بیت) به همراه موضوع کلی برنامه‌های اخیر که از پی‌دی‌اف متن کامل برنامه‌ها جمع‌آوری شده ارائه می‌شود.

✓موضوع کلی برنامه ۹۶۷:

سبب‌سازی، مقصربابی و ملامت ممنوع! عذرخواهی و قبول مسئولیت

مطلع غزل ۱۶ بیته برنامه:

چو شیر و انگبین جانا، چه باشد گر درآمیزی؟
عسل از شیر نگرید، تو هم باید که نگریزی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۴۰

✓موضوع کلی برنامه ۹۶۸:

خودشناسی: «شناسایی خود به‌عنوان زندگی» با عدم کردن مرکز، و تجربه نشانه‌های آن.

مطلع غزل ۱۰ بیته برنامه:

ای کاشکی تو خویش زمانی بدانی
وز روی خوب خویش بودی نشانی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۰۳

✓موضوع برنامه ۹۶۹:

کار خدا: اداره انسان براساس «قضا و کُنْ فَکَانَ»
کار انسان: فضاگشایی و عشق، و سپردن کارها به زندگی

مطلع غزل ۱۲ بیته برنامه:

کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما
ما همه پابسته تو، شیرشکاری صنما
مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۲

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۰:

قانون و نعره زندگی: هیچ کس نمی تواند از خودش عقل در بیاورد، همه را عقل کل یعنی عقل خداوند اداره می کند.

مطلع غزل ۸ بیته برنامه:

سحری کرد ندایی عجب، آن رشکِ پری
که گریزید ز خود در چمن بی خبری
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۷۴

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۱:

به وسیله ذهن نمی توانیم خدا را بشناسیم، برای شناختن و دیدن خدا باید از جنس او شویم.

مطلع غزل ۱۳ بیته برنامه:

مکن ای دوست، نشاید که بخوانند و نیایی
و اگر نیز بیایی، بروی زود، نیایی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۷

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۲:

تدبیر خلاص شدن از من‌ذهنی را فقط خداوند می‌داند و ما از شر آمدن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز، باید به خدا پناه ببریم.

مطلع غزل ۲۴ بیته برنامه:

ای وصلِ تو آبِ زندگانی
تدبیرِ خلاص ما تو دانی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۳۳

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۳:

عشق یا زنده شدن به خدا را نمی‌توان با ذهن تجسم کرد یا راهی برای آن پیدا کرد، در این صورت فقط من‌ذهنی قوی‌تر می‌شود؛ باید از ذهن خارج و عیناً به خدا زنده شویم.

مطلع غزل ۱۸ بیته برنامه:

قلم از عشق بشکند چو نویسد نشانِ تو
خردم راه گم کند ز فراقِ گرانِ تو
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۵۷

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۴:

دید من‌ذهنی غلط است و ما نمی‌توانیم آن را تصحیح کنیم. من‌ذهنی هم مرتب ما را تنبیه می‌کند تا به‌طور کلی از او جدا شویم.

مطلع غزل ۱۱ بیته برنامه:

مکن ای دوست، غریبم، سرِ سودایِ تو دارم
من و بالای مناره، که تمنایِ تو دارم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۱۱

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۵:

اگر انسان هر لحظه به «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» عمل کند، یعنی هر آن چه که ذهنش نشان می دهد را مهم ندانسته بلکه فضای اطراف آن را مهم بداند، پس از مدتی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده می‌شود. چنین انسانی «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است، یعنی رحمت خداست به کائنات.

مطلع غزل ۱۷ بیته برنامه:

ای طایرانِ قُدس را عشقت فزوده بال‌ها
در حلقهٔ سودایِ تو، روحانیان را حال‌ها
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۶:

یکی از جنبه‌های هشیاری جسمی الگوهای جامد ذهنی‌ست که دردآور است، و به همین دلیل به لجن بویناک تشبیه شده. برای آزادی از زندان ذهن و فضای درد، ما احتیاج به دم خداوند داریم نه سبب‌سازی‌های من‌ذهنی.

مطلع غزل ۱۱ بیته برنامه:

از برای صلاحِ مجنون را
بازخوان ای حکیم افسون را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۷:

مولانا در غزل اصلی سرنوشت و داستان زندگی انسان را از ثانیهٔ صفر تا آخر نقل می‌کند. با کوچ کردن از سرزمین زلزله‌خیز ذهن به فضای امن یکتایی، قیامت ما یا روی پای زندگی قائم شدن، فرا می‌رسد.

مطلع غزل ۲۰ بیتی برنامه:

ای وصال یک زمان بوده، فراق سالها
ای به زودی بار کرده بر شتر احوالها
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۵

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۸:

کل من‌ذهنی یک عادت و سبک زندگی است که باید منفجر شود، وگرنه عمل کردن با وسیله من‌ذهنی هر هدف عالی را فاسد می‌کند. اگر
سرمان را از ذهن بیرون کنیم، یعنی از من‌ذهنی استفاده نکرده و نسبت به آن ناامید شویم، خود خداوند آن را خرد می‌کند و از پیوند خرده‌هایش
به هم، یک آدم جدید خلق می‌شود.

مطلع غزل ۱۶ بیتی برنامه:

سر برون کن از دریچه جان، بین عشاق را
از صبحی‌های شاه، آگاه کن فساق را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۱

✓موضوع کلی برنامه ۹۷۹:

هر لحظه که فضا را باز می‌کنیم، به مقصود آمدنمان به این جهان که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، عمل می‌کنیم. برای خارج
شدن از تنگنای ذهن، باید فضا را هرچه بیشتر باز کرده تا نسبت به من‌ذهنی کوچک‌تر شویم و یواش‌یواش بمیریم؛ همین که من‌ذهنی بمیرد
خون بهایش خود خداوند است.

مطلع غزل ۲۰ بیتی برنامه:

از فراق شمس دین افتاده‌ام در تنگنا
او مسیح روزگار و درد چشم بی‌دوا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵

موضوع کلی برنامه ۹۸۰:

وقتی انسان وارد این جهان می‌شود یک هشیاری تنهاست، که عاقبت باید بندها را باز کرده و هشیارانه با خداوند و دیگر انسان‌ها به وحدت برسد. این کار تنها با فضاگشایی و طلوع خداوند به صورت یک خورشید از درون هر انسانی صورت می‌گیرد.

مطلع غزل ۱۷ بیته برنامه:

امتزاج روح‌ها در وقت صلح و جنگ‌ها
با کسی باید که روحش هست صافی صفا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸

شاد و سلامت باشید. ♥

—مرضیه از نجف‌آباد